

خدا در عهد عتیق

مرور کلی موضوع

بزرگترین تمایلی که در قلب بشر زبانه می‌کشد، نیازی است که به محبت شدن دارد؛ اینکه او را دوست بدارند، به طریقی حقیقی و بدون قید و شرط، نه سطحی و پوشالی چنانکه دنیا تعریف می‌نماید. این قسمتی از تجربه انسان است که در طلب و امید یافتن کسی که او را بدون قید و شرط دوست داشته باشد، به رابطه‌ای وارد و یا از آن خارج می‌گردد. این تلاش و این محبت موضوع اصلی کتابمقدس می‌باشد؛ داستان تلاش خستگی ناپذیر خدا به جهت نجات ما و برقراری ملکوت خود. عهد عتیق خدا را به ویژه همانند دلداده‌ای الهی تصویر می‌کند که به هر قیمت به دنبال ما است. ولی علیرغم آن، تمایل ما بر این است که در مقابل او مقاومت کرده و از او فرار نماییم. کتابمقدس این مطلب را هم تصویر می‌کند.

در این موضوع ما:

- چگونگی آشکار سازی خدا را در عهد عتیق خواهیم دید.
- بر نتایج وحشتناکی که گناه دارد، متمرکز خواهیم شد و وسعت انکار خدا را در زندگی بشر مشاهده خواهیم کرد.
- عمق شگرف عمل خدا را در نشان دادن محبت خود به ما خواهیم دید.

هدف موضوع

از عهد عتیق در رابطه با خدا و خود چه می‌توان یاد گرفت؟ اعمال خدا با اسرائیل در رابطه با شخصیت او چه چیزی را آشکار می‌سازند؟ عهد عتیق چگونه می‌تواند پایه‌ای به جهت درک عهد جدید باشد؟

کوچک ولی مقوی

(علت گنج‌نابیدن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«اگر بخاطر آنچه که در عهد عتیق افتاد، نبود، حوادث عهد جدید را دیگر نمی‌داشتیم. درک عهد عتیق جهت درک مطالب عهد جدید بسیار حیاتی است.»

«عهد عتیق پر از خونریزی و خشونت است. این بخش از کتابمقدس را زیاد نمی‌خوانم.»

«همه انسانها به مطالعه عهد عتیق علاقه دارند. میلیونها نفر به صفحات آن رجوع می‌کنند تا پیدایی یهودیت، مسیحیت و یا اسلام را در آن بجویند. کتابمقدس در ادبیات جهان جایی بی‌نظیر دارد. در سطح دنیا هیچ کتابی، چه قدیمی و چه جدید، به اندازه کتابمقدس خواستار نداشته است و چنین با دقت حفاظت و توزیع نگشته است.» سموئیل شولتز

«سعی کرده‌ام که عهد عتیق را چند مرتبه بخوانم، ولی چیزی از آن سر در نمی‌آورم. حتی زمانی هم که از خود وقایع سردرمی‌آورم. نمی‌دانم که به من چه ربطی دارد و از به کارگیری آن در زندگی خودم چه انتظاری از من می‌رود.»

«عهد جدید در عهد عتیق است؛ عهد عتیق نیز در عهد جدید است.» آگوستین مقدس

«عهد عتیق است که چگونگی از دست دادن آن رابطه صمیمانه را که با خدا داشتیم، تشریح می‌کند. و باز در آن می‌بینیم که خدا چگونه مشتاق است تا این رابطه را از سر نو برقرار سازد.»

نمونه جهت مطالعه

سیلویا و جورج

سیلویا برای خود اسم و رسمی داشت. یواش یواش اسمش در دنیا معروف می‌شد. از طریق بازی در فیلمهای سینمایی ثروت زیادی بهم زده بود. هر چقدر لباسش کمتر می‌شد، بر میزان حساب بانکی‌اش می‌افزود! حتی کتابی هم از خود به چاپ رساند و در آن عکسهایی از خود را قرار داد. موضوع این کتاب در رابطه با سکس بود؛ موضوعی که مورد علاقه همه است.

جورج هم معروفیت جهانی داشت؛ لیکن در معروفیت او اثری از هیچگونه جنجال و رسوایی نبود. مبشری معروف بود. در سراسر دنیا مردم او را به عنوان فردی صادق و درستکار می‌شناختند؛ مردی مطابق دل خدا.

جورج تا زمان مرگ همسر خود، به خدمت قانع بود. در میان ماتم خود برای همسر خوبی که داشت، خدا با او سخن گفت: «برو!» و لحن این صدا چنان بود که جای چک و چانه را برای او باقی نمی‌گذاشت. «با سیلویا ازدواج کن و او را دوست داشته باش. او را به همان شکل دوست داشته باش که من قوم خود را دارم؛ علیرغم این مطلب که به دنبال هر کسی رفته‌اند، جز من!»

جورج می‌دانست که اگر چنین کند، دیگر معروفیتی برای او به عنوان مبشر بزرگ باقی نخواهد ماند. ولی با اینحال از فرمان خداوند اطاعت کرد و می‌دانست که اینکار برای او بسیار گران تمام خواهد شد. جورج و سیلویا ازدواج کردند و در این ازدواج جورج صرفاً از خدا اطاعت می‌کرد و سیلویا به دنبال آن بود که از این طریق بر طرفداران خود بیفزاید.

در آن روزهای اول، جورج فرمان خدا را دائم به خود یادآور می‌شد: «این ازدواجی است که در آسمانها ترتیب داده شده.» ولی بعد از چندی کاملاً معلوم بود که بنزین به جهت پیشروی این ازدواج باید از «جایی دیگر» تأمین شود.

بعد از نخستین شب رسوایی، سیلویا به عیش و عشرت افتاد و با عشاق قدیمی خود رفت. جورج هم مسخره و زبازد لطیفه‌های زننده مردم. عکس او را به مسخره روی اغلب مجلات می‌توانستی ببینی. سیلویا دیگر با او کاری نداشت. با عشاق خود در لهو و لعب، روزها را در سیر و سیاحت بسر می‌برد و خود را به هر کثافتی می‌آلود. هر شب جورج را می‌دید که در طلب زن خود چگونه پریشان و نزار در کلوب‌ها و کاباره‌های شبانه پرسه می‌زند. چند بار او را یافته و به نرمی وجود مست و مدهوش او را در میان بازوان گرفته بود. به خانه آورده و تر و خشکش کرده بود. او را روی تخت خوابانیده بود و عمق محبت خود را به این زن بی‌ارزش و کثیف ابراز کرده بود؛ زنی که او را به همسری داشت.

سؤال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتابمقدس

در این درس بیش از بقیه درس‌ها از کتابمقدس گنج‌انیده‌ایم تا تصویر واضحی از چگونگی رابطه بین خدا و انسان داشته باشید، و ببینید که انسان در وهله اول، چگونه آن رابطه صمیمانه با خدا را از دست داد و پس از آن نیز، تلاش او را برای برقراری این رابطه پس زد.

پیدایش ۲: ۸ - ۹، ۲۲ - ۲۳، ۲۵ (مشارکت)

و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت. و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.

پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را درباغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد.» و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.

و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت: «همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.»

و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

این زمینه ایده‌آل، بهشت خدا بود که مرد و زن، اشرف مخلوقات خدا در آن قرار داشتند و با او در رابطه‌ای بسیار نزدیک زندگی می‌کردند. باغی بود بسیار زیبا با غذاهایی بسیار خوشمزه و خوب. لیکن این باغ عدن، چیزی به مراتب فراتر یک باغ زیبا بود؛ از نظر روحانی و روانی هم بهشت بود. خدا مرد و زن را برای یکدیگر آفرید. نغمه مرد به جهت آفرینش زن، و عریانی بدون خجالت آنها نشانگر این است که از یکدیگر به شکلی کامل بهره می‌جستند. و رابطه‌ای هم که با خالق خود داشتند، عالی بود. نویسنده‌ای عقیده بر آن دارد که آدم و حوا هر روز با خدا صحبت داشتند. رابطه آنها با خدا و با یکدیگر بسیار کامل بود.

پیدایش ۳: ۶ - ۱۱

و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند. و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. و خداوند خدا آدم راندا در داد و گفت: «کجا هستی؟» گفت: «چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.» گفت: «که تورا آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟»

مار به زن قول داده بود که اگر از آن میوه ممنوع شده بخورند، «چشمانشان باز خواهد شد و مانند خدا عارف نیک و بد خواهند بود.» (پیدا ۳: ۵) آیه ۷ می‌گوید که چشمان آن دو همان موقع نیز باز بود. و دید جدیدی که پدید کردند، چیزی نبود که تصورش را داشتند؛ به شکل دردآوری از گناه خود آگاه گشتند و راه حل را در برگ درخت انجیر جستند. انگار که انسان بخواهد شریان قطع شده را با چسب زخم بهم بچسباند! به جای آنکه در رابطه خود با خدا وفادار باقی بمانند، این رابطه را به کثافت آلودند.

در این متن چه کسی به دنبال کی می‌گردد؟ به چه طریقی؟

جواب آدم و حوا در مقابل خدایی که آنها را می‌جست، چه بود؟

در مورد اثری که گناه در رابطه میان ما و خدا گذاشته است، از این متن چه می‌فهمید؟ جواب خدا برای برقراری مجدد این رابطه چه بود؟ به اختصار بنویسید.

پیدایش ۳: ۲۱ - ۲۴ (اخراج)

و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید. و خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.» پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

متن فوق، متن تلخ و شیرینی است. شیرینی آن در این است که خدا در رحمت و فیض خود برای آدم و حوا پوست فراهم می‌کند تا عریانی و ننگ خود را ببوشانند و در مقابل محیطی که از آن به بعد طاقت فرسا می‌شد، خود را محافظت کنند. تلخی آن در این است که دیگر نمی‌توانستند در آن مکانی که روزی با خدا در رابطه‌ای صمیمانه بودند، کماکان باقی باشند. مشارکت آنها با خدا محدود شده بود. بهشت دیگر گمگشته بود و همراه با آن صمیمیت با خدا هم دیگر نبود.

پیدایش ۶: ۵ - ۷، ۱۱ - ۱۴، ۷: ۱، ۸: ۲۰ - ۲۲ (عصیان و مجازات)

و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است. و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان.» و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.

و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.

و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. پس برای خودکشتی‌ای از چوب کوفر بساز، و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندوز. و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه‌ات به کشتی در آید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم.»

و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی‌های سوختنی بر مذبح گذرانید. و خداوند بوی خوش بویید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکنم، چنانکه کردم. مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

برخی از کلماتی را که وسعت شرارت بشر را در دوره قبل از طوفان توصیف می‌کنند، در زیر مرقوم دارید.

عکس‌العمل «احساسی» خدا در مقابل رد شدن از جانب انسانها چه بود؟ (آیات ۶ و ۷)

طوفان نوح در رابطه با شخصیت خدا، نظر او نسبت به گناه، و نوع مجازاتی که بخاطر گناه مستحق آن هستید، چه می‌گوید؟

وعده خدا بعد از تقدیم قربانی توسط نوح در مورد شخصیت خدا چه می‌گوید؟

خدا با نوح عهد بست که دیگر تمامی حیات را در روی زمین هرگز از بین نبرد. این سخن به این معنی نیست که بشریت دیگر به آن ژرفنای فساد که در دوره قبل از طوفان وجود داشت، نخواهد افتاد. این سخن به این معنی است که خدا در تعاقب بشر به جهت برقراری دوباره ارتباط صمیمانه‌ای که داشت، غضب خود را مانع می‌شود، تا بدانجا که وسیله کفاره گناه را نیز برقرار نموده است؛ سیستم قربانی حیوانات (لاویان ۱۶). حال که بدینوسیله مانعی موقتی در مقابل غضب خدا قرار داشت، خدا می‌توانست رابطه خود را با بشر گناهکار از سر نو تجدید کند.

خدا مقدمتاً برای خود ملتی از میان ملت‌های زمین انتخاب کرد؛ ملت اسرائیل. بقیه عهد عتیق را می‌توان به عنوان تلاش خستگی ناپذیر خدا برای این ملت توصیف کرد. او به این ملت هر فرصتی را که به جهت آمدن به حضور او احتیاج داشتند، داد ولی این ملت بارها و بارها خود را به گمراهی کشاند. انبیا از قلب شکسته خدا سخن می‌گویند؛ قلبی که برای صمیمیت با مردمی که دوستشان دارد، له‌له می‌زند. هوشع نبی که داستان نمونه هم بر اساس زندگی او ساخته شده است، به فرمان خدا با یک زن فاحشه ازدواج کرد، تا عمق عشق خدا را به عروس خود نشان دهد. ارمیا نیز از این تلاش خدا سخن می‌گوید و اسرائیل را بخاطر عصیانی که در مقابل خدا دارد، ملامت می‌نماید.

خروج ۱۹: ۵ و ۶

واکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانة خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل می‌باید گفت.

هوشع ۱: ۲ - ۳، ۳: ۱

خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.» پس رفت و جوهر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید.

و خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبه شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی اسرائیل را دوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرصهای کشمش را دوست می‌دارند.»

ملت‌های بت پرستی که در اطراف قوم اسرائیل زندگی می‌کردند، کیک‌های کشمش را جهت ازدیاد قوت جنسی بسیار مفید گمان می‌کردند. فاحشه‌ها در فعالیت‌های سنتی و آیینی از این کیک‌ها استفاده می‌نمودند. قوم اسرائیل هم خود را با دیگر خدایان و بت‌ها آلوده کرده، در بسیاری از این آیین‌های مذهبی آنها شرکت می‌جست.

ارمیا ۲: ۱ - ۸، ۲۰ - ۲۵؛ ۳: ۲ - ۴، ۱۲ - ۱۴

کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند. که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد. و در ایام یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل می شد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد. پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:

«قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم، تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت‌ها قرار دادم.»

پس گفتم: «آه ای خداوند یهوه، اینک من تکلم کردن را نمی دانم چونکه طفل هستم.» اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و به هر چه تو را امر فرمایم، تکلم خواهی نمود. از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.» زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم و گفتمی بندگی نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز خوابیده، زنا کردی. و من تو را مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مو بیگانه برای من گردیده‌ای؟ پس اگرچه خویشتن را با اشنان بشویی و صابون برای خود زیاده بکاربری، اما خداوند یهوه می گوید که گناه تو پیش من رقم شده است.

چگونه می گویی که نجس نشدم و در عقب بعلم نرفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نما، ای شتر تیزرو، که در راههای خود می دوی! مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در شهوت دل خود، باد را بو می کشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را می طلبند، خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت. پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتمی نی، امید نیست، زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم رفت. چشمان خود را به بلندیا برافراز و ببین که کدام جا است که در آن با تو همخواب نشده‌اند. برای ایشان به سر راهها مثل (زن) عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بدرفتاری خود ملوث ساختی. پس بارش‌ها باز داشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیا را از خود دور کردی. آیا از این به بعد مرا صدا نخواهی زد که ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟

لهذا برو و این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند می گوید: ای اسرائیل مرتد، رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می گوید: من رؤف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت. فقط به گناهانت اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند می گوید که شما آواز مرا نشنیدید. پس

خداوند می‌گوید: ای پسران مرتد رجوع نمایید، زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیله‌ای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد.

به نظر شما خدا چرا به جهت توصیف محبت خود به قوم و عکس‌العملی که نسبت به گناه دارد، از زبان جنسی و تصاویر عروس و داماد استفاده کرد؟

بر اساس متنی که مطالعه کردید، در یک و یا دو جمله اشتیاق خدا را نسبت به داشتن رابطه صمیمانه با مخلوقات خود بیان دارید.

دیگر منابع

«دلدادۀ زخمی» به قلم فیلیپ یانسی

فصل یازده از کتاب سرشکستگی در حضور خدا/ به قلم خود او.

دلدادۀ زخمی

فصل یازده از کتاب «سرشکستگی در حضور خدا» به قلم فیلیپ یانسی

خدا در جواب صحبت کرد و از طریقی که دنیا را می‌راند، دفاع نمود. فریاد برآورد، طوفان بپا کرد، و گریست. و این است آن چیزی که بر زبان راند: «من ساکت نیستم؛ از طریق انبیای خود با شما سخن می‌گفتم.»

ما پیوسته تمایل بر این داریم که مکاشفات خدا را بر اساس اثرات دراماتیکشان درجه دهیم؛ مکاشفه شخصی خود او در بالا، معجزات مافوق طبیعه درست در پایین آن، و سخنان انبیا در قسمت پایین. به عنوان مثال؛ گلوله آتش در کوه کرمل گویی انسان را بیشتر متقاعد می‌کند تا یکی از آن موعظه‌های مغموم ارمیا. ولی خدا به چنین درجه بندی‌ای بها نمی‌نهد. خدا در بدلی غیر منتظره، به خود انبیا اشاره می‌کند، به همان کسانی که سکوت او را زیر سؤال قرار داده بودند، و خود آنها را به عنوان اثبات عرضه می‌دارد. یک ملت چطور می‌تواند با داشتن انبیایی چون حزقیال و ارمیا و دانیال و اشعیا از سکوت خدا شکوه کند؟

از نظر خدا سخنان انبیا از درجه اهمیت کمتری برخوردار نبودند. معجزات در هر حال آن چنان تأثیر با دوامی هم در ایمان قوم اسرائیل نداشت. لیکن انبیا از محبت خدا مطالبی همیشگی و مانا را به قلم می‌کشیدند که از نسلی به نسل بعد منتقل گردند. بعضی اوقات خدا به معجزات گذشته به جهت اثبات محبت خود اشاره می‌کرد. ولی اغلب اوقات آنچه که از دهان او بیرون می‌آمد، در لحن آشنای پدری خشمگین چیزی شبیه این بود: «از وقتی که پدران شما از مصر بیرون آمدند تا به اکنون، هر روز پشت سر هم، بارها و بارها به نزدتان خادمین خود انبیا را می‌فرستم. ولی به من گوش نمی‌دهید و به سخنانم توجه نمی‌کنید.» و خدا سخن خود را با این تمام می‌کند که مردم حقیقتاً نمی‌خواهند کلامی از خداوند بشنوند و ثابت هم کردند که این سخن خدا صحیح است، چنانکه در سخن اشعیا هم می‌بینیم: «چیزهای خوب و خوش برایمان بگو، فانتزیه‌ها برایمان نبوت کن ... دست بردار از اینکه ما را با قدوس اسرائیل روبرو کنی.»

براستی که حضور خود را از ایشان بریده‌ام.

زمانی که انبیا از مخفی بودن خدا شکوه کردند، خدا بحث نکرد. با آنها موافق شد. و سپس به آنها توضیح داد که چرا از ایشان فاصله گرفته است.

خدا به ارمیا کراهت خود را از آنچه که در میان اسرائیل می‌دید، بیان نمود: سود نامشروع، ریختن خون بیگناهان، ظلم، تعدی. چشمان خود را پوشانید و حتی نخواست دستهایی را که به حالت دعا به حضور او برافراشته بود، نگاه کند، چرا که این دستها به خون آغشته بودند.

خدا به حزقیال فرمود که زمانی که عصیان اسرائیل از حد خود گذشت، او هم آنها را به گناهان خود «واگذاشت». او خود را کنار کشید و گذاشت که مردم، خود راه خویش را انتخاب نمایند و با نتایج آن هم روبرو شوند.

خدا به زکریا گفت: «زمانی که آنها را خواندم، گوش فرا ندادند. از این رو زمانی هم که آنها مرا بخوانند، گوش نخواهم داد.»

کند عمل کردن من، نشانه رحمت است نه ضعف.

زمانی که خدا فی‌الوقت آنها را تنبیه نکرد، تصور کردند که قدرتش را از دست داده است. «کاری نخواهد کرد. به ما ضرری نخواهد رسید. هرگز نه روی شمشیر را خواهیم دید و نه روی قحطی را.» اشتباه می‌کردند. خدا بخاطر رحمتی که داشت، خود را مانع می‌شد و به اسرائیل فرصتی برای اصلاح می‌داد. خدا هم همانند یک پدر بناچار به تنبیه روی آورد.

این تنبیه برای اسرائیل به شکل حمله قومهای دیگر به آنها صورت گرفت. ولی انبیا در عین حال از «روز خداوند» سخن می‌گفتند که در انتهای زمان صورت می‌گرفت. در لای روایت درخشنده و براق آسمان و زمین جدید، از آینده چنان رویاهای وحشتناک قرار گرفته است که حتی بیان آن به کلمات هم آسان نیست. به قول «دیتریش بونهوفر»، قبل از اینکه سخن آخر را بشنویم، لازم است سخن بعد از سخن آخر را گوش کنیم. و هر چقدر که روایات انبیا را مطالعه می‌کنم، در مورد «خجالتی بودن» خدا بیشتر متقاعد می‌شوم؛ خجالتی از اینکه در امور بشر مداخله کند.

در یکی از آن زمانهایی که خود من نیز دست امید از خدا شسته بودم، به حضور او فغان برآوردم که در قدرت عمل کند. بر علیه ظلم و بیعدالتی و بی‌انصافی دعا کرده‌ام. به جهت معجزات دعا کرده‌ام که بدینوسیله وجود خدا به اثبات رسد. ولی همانطور که توصیفات انبیا را در رابطه با آن روزی که خدا در نهایت پرده از روی هر چیزی برخواهد کشید، می‌خوانم، یک دعا بر تمامی دعاهای دیگر غالب می‌شود: «خدایا، باشد که در آن روز زنده نباشم.» خدا خود می‌پذیرد که قدرت خود را بازداشته است، ولی اگر خود را بدین شکل مانع می‌شود، به جهت خیریت ماست. برای تمامی آن استهزا کنندگانی که عمل مستقیم از آسمانها را طلب می‌کردند، انبیای خدا صرفاً یک پیام داشتند: فقط صبر کنید.

گرچه داوری من شدید به نظر می‌رسد، ولی من هم با شما رنج می‌کشم.

خدا عمیقترین احساسات خود را به انبیا ظاهر کرد. به عنوان مثال، ببینید او در رابطه با ویرانی موآب که یکی از دشمنان اسرائیل بود، چه احساس می‌کرد:

در ماتم موآب شیون می‌کنم،

بخاطر تمامی موآب فغان دارم ...

دل من بخاطر موآب چون نی ماتم گرفته است.

هرگونه خجالت و شرمساری که بر قوم برگزیده او اسرائیل آمد، خدا نیز با آنها خجالت کشید و شرمسار شد. اسرائیلیان در وحشت و ترس تبرزنان بابلی را که ستون‌های سرو معبد را به تیشه تبر خود می‌شکافتند، تماشا می‌کردند. ولی خانه‌ای که آنها به آن چنین یورش برده بودند، خانه خود خدا بود و این یورش اهانتی بود که به شخص خود او می‌شد. زمانی که معبد ویران شد، محل سکونت او ویران گردید. او هم همانند یهودیان به اسارت برده شد. زمانی که سلطه‌گران غنایم به یغما برده شده معبد را میان خود تقسیم می‌کردند، اسرائیلیان را مسخره نمی‌کردند، خدای ضعیف آنها را مسخره می‌کردند. «در میان ملت‌ها هر جا که پا گذاشتند، نام مقدس مرا به اهانت و کفر آلودند. زیرا در مورد آنها گفته می‌شد که اینها قوم خداوند هستند، ولی ببینید چگونه به زور مجبور شدند که سرزمین را ترک نمایند!»

نقطه نظر خدا را در یک جمله زیبا و ساده اشعیا به خوبی می‌توان دید: «در تمامی پریشانی آنها، خدا نیز پریشان بود.» خدا شاید که صورت خود را پنهان کرده بود، ولی آن صورت از اشک چشمان او خیس بود.

علیرغم همه چیز، هنوز هم هر آن که باشد، حاضرم بیخشم.

اغلب در خلال یک تنبیه شدید، خدا از عمل باز می‌ایستاد، دقیقاً در وسط صدور حکم محکومیت، و به اسرائیل التماس می‌کرد که توبه کند. اخاب، شرورترین پادشاه اسرائیل، بعد از واقعه کوه کرمل فرصتی دیگر یافت، و باز فرصتی دیگر و دیگر. خدا به حزقیال چنین تشریح می‌کند: «از مرگ فرد شریر خوشحال نمی‌شوم. برگردید! از راه‌های بد خود برگردید! چرا بمیرید، شما ای خاندان اسرائیل؟» به ارمیا فرمود که اگر بتواند فقط یک مرد صالح در اورشلیم پیدا کند، همه شهر را امان خواهد داد.

هیچ چیز به اندازه کتاب یونس نمی‌تواند اشتیاقی را که خدا به جهت بخشیدن دارد، به تصویر کشد. در این کتاب فقط یک سطر نبوتی هست: «چهل روز دیگر نینوا با خاک یکسان خواهد شد.» لیکن در مقابل ناباوری و انزجار یونس، همان اعلان ساده هلاکت، در میان اهالی نینوا بیداری روحانی آورد و

نقشه تنبیه خدا را عوض کرد. یونس، نشسته در زیر تاک پژمرده پذیرفت که از همان ابتدا از دل نرم و رحیم او آگاه بوده است. «می‌دانستم که تو خدایی مهربان و شفیق هستی، در غضب کند و در محبت بی‌حد، خدایی که از فرستادن بلا پشیمان می‌شود.» و بدین ترتیب تمامی آن داستان، آن طوفان اقیانوس و نهنگ از آن جهت بود که یونس نمی‌توانست به خدا اعتماد کند. یعنی نمی‌توانست اعتماد کند که او در مجازات نینوا مصرّ خواهد بود و پشیمان نخواهد شد. و «رابرت فراست» این داستان را چقدر زیبا خلاصه می‌کند: «بعد از یونس، دیگر هرگز نمی‌توانی در این مطلب به خدا اعتماد کنی که باز رحیم و مهربان نباشد.»

شوق و شفقت

خدا گرچه سوآلات انبیا را به شکل مستقیم جواب داد، توضیحات او اسرائیل را ارضا نکرد. دانستن علت بروز یک مصیبت، حس درد و عذاب ناشی از خیانت را کمتر نمی‌کند. و در حقیقت «دفاع» منطقی خدا گویی که انگار در خلوت صورت می‌گیرد. انبیا آنقدر که به شوق و شفقت خدا فکر می‌کنند، به سوآلات ذهنی خود نمی‌اندیشند. خدا بودن چه احساسی دارد؟ برای درک این موضوع، ببینید که آنها جهت خدا از چه صور انسانی استفاده و بر آنها تأکید دارند: خدا در مقام پدر و مادر، و خدا در مقام یک دلدا. و تمامی صحبت‌های آنها انگار که روی یک موضوع می‌چرخد: فرزند. مردم ندا سر می‌دهند که بچه چین و چروکی و گلگون آنها زیباترین است. پولها صرف خرید وسایلی می‌کنند که بتوانند اولین کلمات جاری شده از دهان بچه خود را روی فیلم ضبط نمایند؛ نخستین گامهایی را که برداشته است؛ همان کارهای معمولی که هم اکنون پنج بیلیون مردم روی زمین در انجام آن استاد هستند. این رفتارهای عجیب، از شادی و غروری که والدین در یک رابطه انسانی دارند، سخن می‌گوید.

خدا در انتخاب اسرائیل به دنبال چنین رابطه‌ای بود. چیزی را می‌خواست که خواسته هر پدر و مادری است: خانواده‌ای خوشحال که در آن بچه‌ها محبت والدین را با محبت جواب می‌دهند. زمانی که خدا از آن روزهای آغازین سخن می‌گوید، ببینید فخر در آن چگونه انعکاس می‌یابد: «مگر افرایم پسر عزیز من نیست، فرزندی که از او خوشنودم؟» ولی این شادی محو می‌شود زمانی که خدا به ناگاه نه از دید یک پدر، بلکه از دید یک دلدا، آن هم دلداهای زخمی به مطلب می‌نگرد.

مگر چه کار غلطی از من سر زده است؟ خدا با لحنی غمگین و مهیب و غضبناک جواب طلب می‌کند.

همه احتیاجاتشان را فراهم کردم، ولی باز هم زنا کردند و به خانه فاحشه‌ها کشیده شدند. همانند اسبهای سیر، مست شهوت‌اند و برای زن یکدیگر شیبه می‌کشند. آیا نباید آنها را بخاطر این مجازات کنم؟

زمانی که این سطور از نوشته‌های انبیا را می‌خوانم، نمی‌توانم در ذهن خویش، از خود برای خدا مشاور روانکاو نسازم. روانکاو در اینگونه موارد تنها یک سؤال را مطرح می‌کند: «به من بگو، واقعا چه احساسی داری؟» و سپس این خداست که رشته کلام را به دست می‌گیرد.

«به تو می‌گویم که چه احساسی دارم! احساس پدری را دارم که از جانب فرزند رد شده است. دختر بچه‌ای را در چاله‌ای به حال مرگ می‌یابم. او را به منزل خود می‌برم و دختر خود می‌کنم. تر و خشکش می‌کنم، هزینه تحصیلش را می‌پردازم، غذایش می‌دهم. قربان و صدقه‌اش می‌روم، لباس می‌پوشانم، با جواهر می‌آرایم. و پس از همه اینها، روزی فرار می‌کند. از زندگی به لجن کشیده او خبرها می‌شنوم. زمانی که نام مرا می‌شنود، به من بد و بیراه می‌گوید.

به تو می‌گویم که چه احساسی دارم! احساس عاشقی را دارم که دلداری بی‌وفای رهاش کرده است. دلداری خود را لاغر و تپه و کتک خورده یافتم، ولی او را به خانه آوردم و چنان به او رسیدم که زیبای‌اش درخشان شد. عزیزترین من است، زیباترین زنی که در دنیا برای من می‌توان یافت، و من او را در محبت و هدایای خود غرق می‌کنم. و علیرغم تمامی اینها، مرا ترک می‌کند، هوس بهترین دوستان مرا، دشمنان مرا، هر کس و نا کسی را به سر دارد. کنار هر خیابان و زیر هر درختی می‌ایستد، بدتر از یک فاحشه، به مردم پول می‌دهد که با او بخوابند. احساس خیانت شده را دارم، احساس فردی مطرود و بی‌غیرت!»

خدا درد درونی خود را پنهان نمی‌کند. از زبانی شوک آور استفاده کرده، اسرائیل را به «جمازه‌ای تندرو» تشبیه می‌کند «که به اطراف می‌دود، به خری وحشی که به صحرا عادت دارد، و باد را در در مشام خود پر می‌کند. در این شور و حرارتی که دارد، چه کسی می‌تواند او را مانع شود؟»

انگار که کلام به جهت بیان درد و رنج خدا بیش از اندازه ضعیف است، از این رو نیز، او از پیغمبری شجاع به نام هوشع می‌خواهد که همچون تمثیلی زنده عمل کند. به فرمان خدا، هوشع با گومر ازدواج کرد، زنی که آوازه بدکارگی او همه جا را پر کرده بود. از آن پس زندگی او همانند سریال‌های روزانه تلویزیونی بود. بارها و بارها گومر به پرسگی افتاد، عاشق مردی دیگر شد و به دنبال او رفت. دیگر خانه نیامد. و هر بار خدا، به شکلی عجیب به هوشع فرمان می‌داد که او را به منزل قبول کند و ببخشد.

خدا از داستان هوشع استفاده کرد تا احساسات جریحه دار شده‌اش را بیان دارد. در آن روزهای شکوفایی عشق خدا به اسرائیل، از زبان او می‌شنویم که این عشق را به یافتن انگور در بیابان تشبیه می‌کند. ولی زمانی که اسرائیل بارها و بارها به اعتماد او خیانت کرد، مجبور بود که خفت و خواری عاشقی زخمی را متحمل گردد. به کلام پر از درد او گوش کنید: «برای افرایم همانند کپک هستم، برای قوم یهودا همانند پوسیدگی»

این تصویر قوی از عاشق خیانت شده به خوبی نشان می‌دهد که چرا خدا در صحبت خود به انبیا چنین برمی‌آید که انگار هر چند ثانیه به ثانیه «فکر خود را عوض می‌کند». خود را برای معدوم کردن اسرائیل آماده می‌کند، ولی درنگ! خدا اشک به چشمان دارد؛ آغوش خود را باز کرده است؛ نه! باز به لحنی شدید، مجازات را اعلان می‌دارد. این تغییر حالت خدا، تنها توسط عاشقی زخمی و خیانت شده قابل درک است و بس.

سخنان انبیا همانند دعوی عاشقان است که از پس دیوار نازک آپارتمان بغلی به گوش می‌رسد. یکی از همسایگان من به مدت دو سال چنین دعوی را تحمل کرد. در بهمن ماه، زن می‌خواست که شوهر خائن خود را با دو دست خود خفه کند. در اسفند ماه او را بخشید و دوباره به خانه پذیرفت. در اردیبهشت تقاضای طلاق کرد. در شهریور جلوی پرونده را گرفت و از شوهر خود خواست که به منزل برگردد. برای این زن دو سال طول کشید تا با این حقیقت زشت روبرو شود که عشق او برای همیشه رد شده است.

و این دقیقا همان روند خشم، غصه، بخشش، حسادت، محبت، و دردی است که خدا خود در آن افتاد. انبیا نشان می‌دهند که خدا چگونه به دنبال زبانی است، هر زبانی، که بتواند با آن قوم خود را حالی کند. درست همانند همسایه من که تلفن شوهر خیانت کرده را جواب نمی‌داد، خدا نیز به انبیا می‌گفت که دیگر به دعاهای اسرائیل گوش نخواهد داد. درست به همان شکل که همسایه من نرم می‌شد، دل خدا نیز نرم شده و از قوم می‌طلبید که از سر نو شروع کنند. برخی مواقع چنین به نظر می‌رسید که محب و خشم او با هم مصادم گشته‌اند. ولی نهایت تمامی راهها به بن‌بست کشید و خدا به این نتیجه رسید که دست بردارد: «بخاطر گناه قوم، من دیگر چه می‌توانم بکنم؟»

دوست من «ریچارد» از زمانی صحبت می‌کرد که خدا چگونه «به او پشت کرد.» و می‌گفت که در آن زمان احساس فرد خیانت شده را داشته است؛ دقیقا همان احساسی که در زمان جدایی ناگهانی نامزدش از او، به ریچارد دست داده بود. لیکن انبیا و به ویژه هوشع، یک پیام را بیش از همه سعی به گفتن دارند: خداست که به او خیانت شده. این اسرائیل بود که به دنبال هوسهای خود رفت، نه خدا.

انبیای اسرائیل یأس خود را از خدا قویاً بیان می‌کردند و او را به کناره‌گیری، اهمیت ندادن و سکوت متهم می‌نمودند. ولی زمانی که خدا سخن گفت، احساسات او چنان جاری شد که تا قرن‌ها روان بود. شخص مایوس شده در این وسط خدا بود.

«دیگر چه می‌توانم بکنم؟» سؤال تیز و نیشدار خدا از «ارمیا»، مشکل خدای قادر مطلقى بیان می‌دارد که جا را برای آزادی باز گذاشته است. لک‌لک در آسمان فصول خود را می‌شناسد، اقیانوس روی برنامه‌ای مرتب جزر و مد می‌کند، برف همیشه قله کوه‌های سر به فلک کشیده را می‌پوشاند، لیکن بشر در این طبیعت خدا به هیچ چیز مانند نیست. خدا نمی‌تواند او را کنترل کند. با اینحال آنها را کنار هم نمی‌تواند بگذارد. بشر را نمی‌تواند از ذهن خود بیرون کند.

شکل بفشی به پاسخ

۱- متون مذکور از کتابمقدس و مطالعه مقاله یانسی، در رابطه با اشتیاقی که خدا در عهد عتیق به جهت صمیمیت دارد، بر نظر شما چه تأثیری گذارده است؟

۲- دعایی را به قلم کشید که در آن به گناه خود مبنی بر رد کردن خدا در طول سالیان اعتراف دارید. و او را بخاطر این علاقه شدیدی که به جهت صمیمیت و نزدیکی با شما دارد، تمجید کنید؛ علاقه‌ای که حتی در زمان عصیان و سرکشی شما هم کماکان باقی بود.

بمش موضوع

۱- زمانی که داستان رد شدن مداوم خدا را از جانب انسانها می‌خواندید، چه احساسی به شما دست داد؟ و نیز در مورد علاقه‌ای که خدا به جهت ایجاد رابطه‌ای صمیمی با مخلوقات خود دارد؟

۲- در مقابل رنج و دردی که خدا به جهت ما تحمل کرده است، ما چه باید بکنیم؟

۳- عهد عتیق محبت خدا را هم «سرسخت» و هم «ملایم» تصویر می‌کند. اگر تعاقب دائمی ما به جهت ایجاد رابطه‌ای نزدیک و تمایل او به بخشیدن، جنبه ملایم آن را نشان می‌دهد، چه وقایعی از تاریخ اسرائیل نشان دهنده جنبه سرسخت اوست؟

۴- آیا شده است که وسعت رفتارهای سخت خدا را به سؤال کشید؟ اگر شده است، با این دانشی که در رابطه با علاقه او به صمیمی شدن دارید، در مقابل این سؤال چه جواب می‌دهید؟

۵- یانسی از زبان خدا می‌گوید: «کند بودن من در عمل نشانه رحمت است، نه ضعف.» آیا این سخن او با کتابمقدس مطابقت دارد؟ چرا و چرا نه؟ ما امروزه چگونه می‌توانیم از خدا سوءاستفاده کنیم؟

۶- خدا در عهد عتیق با مشکل گناه به چه طریق موقتی برخورد نمود؟

۷- وقایع عهد عتیق، وقایع عهد جدید را چگونه از پیش تصویر می‌کند؟

۸- اگر مکاشفات عهد عتیق را نمی‌داشتیم، آگاهی ما از خدا، بشریت، مسیح، و نجات چگونه متفاوت می‌شد؟

۹- عهد عتیق از خدایی سخن می‌گوید که با قوم خود عذاب می‌کشد. آیا به نظر شما ممکن است که خدا عذاب نکشد؟ اگر چنین است، چگونه؟

۱۰- آمدن خدا به دنبال ما، علیرغم رد شدن مداوم او از جانب ما، بالاترین شکل محبت را نشان می‌دهد. از این مدل او در روابط روزانه خود چگونه می‌توانیم تبعیت کنیم؟ در ازدواج‌هایمان؟ در خانواده‌هایمان؟ در کلیساهایمان؟

گامهایی به جهت اطاعت

۱- مطالعه این موضوع بر نظر اصلی شما چگونه اثر کرده است؟ افکار خود را به شکل خلاصه بنویسید.

۲- این اثرات در چه طرقی ممکن است بر زندگی شما تأثیر کند (رفتار، منش، غیره؟)

۳- خود را متعهد کنید: اهدافی به جهت رشد ایمان خود تعیین و آن را با گروه و یا سرگروه خود در میان گذارید.

به کمک خدا من: